

## به یاد مهندس عباس امیر انتظام به مناسبت چهلمین روز درگذشت او

ای قهرمان عرصه‌ی شطرنج باخته بردش بس است پاک‌ی و، باکش زباخت نیست (سیمین بهبهانی)

در سند هویت ملی ایرانی، شاهنامه، که به خامه‌ی اعجازگر پیرتوس، در بوستان همیشه بهار فرهنگ و ادب ایران زمین بلیده است، از چشم‌انداز روان پژوهی اخلاق محور، داستان سیاوش، گنجینه‌ای بی‌همتاست، که روایتگر انسانی مسوول در زیستی سرشار از کشمکش‌های اخلاقی، پیوسته سر بلند برون می‌آید و نسخه‌ی اخلاقی ارزش مدار را پیش روی نسل‌ها و آیندگانی که از این آبخشور فرهنگی سیراب می‌شوند، عرضه می‌دارد. سیاوش دامان از ستم - خواستگی پیراسته، روان را به اخلاقی حقیقت محور آراسته است. در پهنه‌ی آزمون آتش خیر راستی و ناراستی بانگ بر می‌دارد:

نه من با پدر بی وفایی کنم نه با هرمن آشنایی کنم

برای رهایی از بدسگالی اهریمنان، اخلاق مدارانه از حرمت جان و پیمان دفاع می‌کند، در برابر اصرار ملوکانه‌ی کیکاووس شاه که خود را از سوی یزدان صاحب جان و مال مردمان می‌داند و بی‌مهابا کشتن اسیران را فرمان می‌دهد، پاسخ می‌گوید:

بر این گونه پیمان که من کرده‌ام اگر سر بگردانم از راستی برخی ویژگی‌های اخلاقی - اجتماعی روان شناختی او عبارتند از: الف) سیاوش، جان اسیران را، در قلمرو قدرت خودش محترم می‌شمرد و خود را در جایگاه یزدان وار جان ستانی نمی‌بیند.

ب) او حتی در برابر سوداوه بخشایشگرانه رفتار می‌کند.

به من بخش سوداوه را زین گناه پذیرد مگر بند و آیین راه

پ) او دیگری را خطر و تهدید نمی‌بیند و در برابر قدرت شاهانه، مأمور معذور نیست و چون اسفندیار نمی‌گوید:

تو گویی ز فرمان یزدان بگرد ز فرمان شاه جهانان بگرد

بلکه به حقیقت اخلاق پایبند می‌ماند، چون رستم که در بزنگاه‌های تاریخ اسطوره‌ای به کیکاووس عتاب و خطاب دارد و منفعل و مطیع نیست.

چو آمد بر تخت کاووس کی سرش بود پر خاک و پر خاک پی

بدو گفت خوی بدای شهر یار پراکندی و تخمت آمد به بار

در توران زمین هم پیران این گونه است: در برابر ظلم‌های فاحش به ویژه آن‌گاه که گوهر ارزنده‌ای چون جان انسان مطرح است، مصلحت‌های وابسته به مناسبات قدرت را بر اصول اخلاقی خویش رجحان نداده، سکوت را هم ارز خیانت و خباثت پنداشته، بر شاهی که صدارت و وزارتش را مرهون اوست، نهیب می‌زند:

چرا بر دلت چیره شد خیره دیو ببرد از رخت شرم گبهان خدیو

بکشتی سیاوخش را بی‌گناه به خاک اندر انداختی نام و جاه او نیز چون سیاوش، سلوک حقیقت جویانه‌ی انسانی‌اش یادآور سفر چهارم اسفار ملاصدرا است: «سفر فی الخلق بالحق»، اگرچه ناملایمت می‌بیند ولی به تعبیر مولوی از کسانی بود که:

می‌شنیدم فحش و خر می‌راندمی رب یستر زیر لب می‌خواندمی

هر زمان می‌گفتم از سوز درون اهد قومی انهم لا یعلمون

عباس امیر انتظام نیز با احیای اسطوره‌ی سیاوش در تاریخ معاصر ایران است. او با والا پیش خشونت، تکثرگرایی، ملی‌گرایی سازنده، پرهیز از بیگانه‌هراسی، علاقه‌ی اجتماعی به مردمان، برون شد از در خودماندگی و نرگسنگی (نارسیسیزم)، مشارکت سیاسی - مدنی در جبهه‌ی ملی ایران و پرهیز از رنجش سیاسی با وجود ناملایمات بسیار، به مدارج والای انسانی دست یافت.

چون انسان مسوول، همان که: (انسان دشواری وظیفه بود)، بسان مسیح کازانتراکیس، حلاج و فاضل‌نور گوته رستگاری را خرسندی از سعادت مردم و عشق به انسان می‌دید، عشق او سرچشمه‌ی کمال اوست که اشتیاق وی را مصدق وار، در زندگی رقم زد. این تلاشگر اخلاق مدار عرصه‌ی جامعه و سیاست، شباهت شگرفی با سقراط نیز دارد هر چند فیلسوف نبود.

کارل یاسپرس در کتاب «فیلسوفان بزرگ» ش به فارسی با ترجمه‌ی «دکتر اسدالله مبشری» انتشار یافته است می‌گوید: «سقراط پیوندی ناگسستنی با زادگاهش داشت، وفادار به قانون بود، حاضر نشد از زندان بگریزد. مسوولیت شخصی را به امری بی‌چون و چرا تبدیل کرد. مسوولیت غیر مشروط انسان متفکر. همه چیز را با محک انتقاد می‌سنجید.»

سقراط همه کس را محکوم دادگاه حقیقت می‌دانست، حقیقتی که در فکر صافی هر فرد جلوه می‌کند. زادگاهش را ابزار قدرت نمی‌خواست.

«... نه می‌خواست جهان و وطن بدون میهن باشد. او هرگز در اندیشه‌ی آن نبود که مانند آشیل به هنگام پیروی به سیسیل عزیمت کند یا مثل اورپید به مقدونیه مهاجرت کند تا ضد سرزمینی که کشورش بود قیام کند. بالجمله وجود او بی‌هیچ تردید با وجود کشورش درهم آمیخته بود... مرگ را به ترک وطن و ممنوع شدن از اقامت در وطن ترجیح داد.» تمام این ویژگی‌ها در امیر انتظام تبلوری متعالی داشت.

افلاطون خدای را سپاس می‌گفت که در عهد سقراط به دنیا آمده است. مانیز شاکریم که در عهد او زیسته‌ایم. وی اسطوره‌ای بر بلندای تاریخ معاصر ایران است که چراغ فروزان آیندگان این کهن سرزمین خواهد بود.

سقراط را چونوبت رفتن فرار سیدمی خواست تا زدوش بگیرد قیای تن

برداشت جام زهر و به لب بر نهاد و گفت کاین حرز حفظ می‌کنم از بلای تن

یاران شکسته خاطر و گریان و موپیش چون از حکیم دور همی شد بهای تن

سقراط خنده زد که چه گرید زینهار دانا چگونه جامه درد در عزای تن

جان گوهر است و مرگ نبوشد فروغ آن هم زان فروغ بوده دو روزی بهای تن

(شعر از اسدالله مبشری)

اساسنامه جبهه ملی ایران علاوه بر لزوم استقرار حکومت قانون از طریق مردم سالاری، بهترین شیوه و دموکراتیک‌ترین سیستم حکومت را هم نظام جمهوری می‌داند. در این باب هم مناقشه بسیار است اما بی‌تردید از منظر عقلانی و آرمانی باز هم بشر هنوز سیستم حکومتی بهتری از جمهوریت ابداع و اختراع نکرده است. شاید این مباحث باید به صورت خیلی جدی‌تر در دستور کار جبهه ملی ایران قرار گیرد تا در این برهه بحرانی از عهده رسالت خطیر خود بهتر برآید.

یک شخص مغرض بد ذات با رای یک انسان صادق و صحیح‌العمل که خیر عمومی را بر منافع شخصی ترجیح می‌دهد برابر است یا رای یک شخص جاهل ناآگاه با رای یک فیلسوف متعهد در انتخابات عمومی برابر می‌باشد. با این همه ایرادها و اشکال‌ها باز هم به قول یکی از سیاستمداران معروف، بشر هنوز سیستم بهتر و کم‌خطرتری برای مدیریت کلان جامعه ابداع و اختراع نکرده است به همین دلایل موجه و مشروع بودن مردم سالاری نیاز بیشتری به تاکید و توضیح ندارد.

جبهه ملی ایران خواستار مردم سالاری است. مردم سالاری یا دموکراسی یعنی حکومت مردم بر مردم از طریق مشارکت تک افراد در مدیریت جامعه به قاعده هر یک نفر یک رای. اعم از این که رای به صورت مستقیم یعنی فرزندوم باشد یا غیر مستقیم و مع الواسطه با انتخاب نمایندگان برای قانون گذاری یا در راس قوه مجریه. شاید دموکراسی هم در عمل خالی از نقص نباشد مثل این که رای

مردم سالاری و جمهوری